

# وصله ای به ازن

« داستان تخیلی علمی »

www.ketab.ir

نویسنده: بهاره عامل زهیاردار

موسسه انتشاراتی محمد ناصر

با همکاری آموزشگاه زبانهای خارجی عادل

سرشناسه : عامل رهباندار، بهاره، ۱۳۷۹، نویسنده پدیدآور،  
 ۰۹۱۵۳۵۸۵۱۶۲  
 عنوان و نام پدیدآور : وصله ای به ازن "داستان تخیلی علمی"  
 مشخصات نشر : مشهد: انتشارات محمدناصر ۱۳۹۳.  
 مشخصات ظاهری : ۲۰ ص. مصور (رنگی).  
 شابک : ۳۰۰۰۰ ۲-۵-۹۴۶۸۲-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸  
 وضعیت فهرست نویسی : فیهای مختصر  
 یادداشت : این مدرک در آدرس <http://opac.nlia.ir> قابل  
 دسترسی است.  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۶۵۹۳۸

#### شناسنامه کتاب

نام کتاب : وصله ای به ازن  
 نویسنده : بهاره عامل رهباندار  
 ناشر : موسسه انتشاراتی محمدناصر، مشهد اول خیابان سناباد، بین سناباد ۴ و ۶ پلاک ۵۲  
 با همکاری آموزشگاه زبان های خارجی عادل  
 تلفن: ۰۹۱۵۱۱۷۳۱۶-۳۸۴۲۹۱۱۷  
 چاپ اول : ۱۳۹۳  
 تعداد صفحه : ۲۰  
 صفحه آرای : موسسه انتشاراتی محمدناصر  
 شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه  
 طراح جلد : موسسه انتشاراتی محمدناصر  
 ویراستار : محمدحسین عامل رهباندار  
 صفحه آرا : سیدناصر عادل احمدیان با همکاری آموزشگاه زبان های خارجی عادل  
 چاپخانه : دقت ۳۳۱۲۵۰۵۲  
 قیمت : ۳۰۰۰ تومان  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۶۸۲-۲-۵  
 حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد

بیش از چهار میلیارد سال از عمر کره ی زمین می گذرد. در حالیکه تنها چند هزار سال بیشتر نیست که انسان پا بر این کره ی خاکی گذارده است. او در این زمان کوتاه تا جایی که توانسته در تخریب زمین کوشیده است، بدون آنکه به این نکته توجه کند که زمین تنها زیستگاه اوست و با نابودی آن دیگر جایی برای ادامه حیات نخواهد داشت. جالب آن است که میزان تاثیر انسان در تخریب زمین بسیار بیشتر از کلیه گیاهان، جانوران و عوامل فرسایشی است. یکی از مهمترین خطراتی که انسان برای خود و سایر موجودات زنده ی ساکن زمین فراهم آورده است، تخریب لایه ی ازن است. چنانچه آدمی به همین ترتیب به عمیق تر کردن سوراخ لایه ی اوزون ادامه دهد، بزودی کره ی زمین نه تنها برای زندگی خود او بلکه برای تمامی موجودات ساکن آن غیر قابل سکونت خواهد شد. در این کتاب علمی، تخیلما در صدد هستیم تا با لایه ی ازن، علت آسیب دیدن آن و راهها حفاظت از خود و محیط در برابر خطر جدی که هم اکنون کلیه ساکنان کره ی زمین را تهدید می کند آشنا شویم.

### یک ایده ی خوب

استرس عجیبی داشتم، دست و پایم می لرزید، توی همین فکر و خیال بودم که اسمم رو صدا زدند. مهتاب فضایی به اتاق رئیس برود. مهتاب فضایی به اتاق رئیس برود. هنوزم استرس داشتم، اونقدر اضطراب داشتم که یادم رفته بود در برنم و داخل اتاق رئیس شوم. رئیس پشتش به من بود و متوجه حضور من نشده بود. سرفه ای کردم تا متوجه حضورم شود، برگشت و گفت: سلام دختر عزیزم، خوش اومدی، چرا ایستاده ای؟ بنشین. منم با همان ترس و لرز نشستم و سلام کردم. رئیس گفت: اینجا مرکز ایده رسانی است، حتماً ایده ای داری که به اینجا آمده ای؟